

طبق عادت روزانه صبح زود برای انجام کاری از منزل خارج و سوار اتوبوس شدم. اتوبوس شلوغ بود.

جمع کثیری در داخل اتوبوس و همچنین در ایستگاه، ایستاده بودند. سوار شدم. با یک نگاه سریع به داخل اتوبوس بسادگی مشخص می شد از این جمعیت کثیر بعضی خوشحال و برخی نگران، جمعی ایستاده و عده ای نشسته، بعضی در حال فکر کردن و تعدادی مشغول چرت زدن هستند.

در همین لحظه مشاخره دو نفر توجه مرا به خود جلب کرد.

آقا این چه جور ایستاده؟ پاهام رو له کردی

و دومی می گفت: ببخشید حضرت آقا اگه مثل بقیه درست بشینی پاهات هم طوری نمیشن

خیلی جالب بود دونفر با هم معامله می کردند. اولی آدرس بنگاهش را و دومی شماره همراهش را روی کاغذ یادداشت می کرد.

چند لحظه بعد نفر کناریم با چند نفر دیگر پیاده شدند. با خودم گفتم شاید اتوبوس کمی خلوت تر شود ولی در همان ایستگاه افراد دیگری سوار شدند. اتوبوس دوباره حرکت کرد و بحث و مشاخره ها دوباره شروع شد. یکی که از ظاهرش کاملا پیدا بود اهل درس و بحث نیست، درست مانند یک کارشناس ارشد رشته علوم سیاسی وقایع و رخدادهای سیاسی منطقه را تجزیه و تحلیل می کرد و افرادی هم غرق در صحبت هایش، سراپا گوش شده بودند. یکی از گرانی ها و یکی از دامادش نالان بود. یکی بلیط می فروخت، یکی در پی فرصتی بود تا جیب مسافری را خالی کند و...

که ناگهان صدای راننده بلند شد "ملک آباد جا نمونی"

یک بنده خدایی که از ابتدا ساکت نشسته بود با شنیدن این جمله عینک دودی خودش را جابجا کرده به نفر کناریم گفت: آقا من تقی آباد پیاده میشم. عده ای با صدای بلند خندیدند، اما یک نفر که عاقل تر از بقیه نشون میداد گفت: آقا همینجا پیاده بشین، چند ایستگاه رد شده.

تقریباً آخرهای مسیر متوجه شدم اتوبوس خلوت و سروصداها کمتر شده و همه نشسته اند. تا اینکه در ایستگاه آخری همه پیاده شدیم. یادم هست همانجا یک نفر هنوز خواب بود. راننده با صدایی که بی شباهت به فریاد نبود گفت: نکنه می خوای برگردی خونه ننه جون، خوش تیپ آخرشه... بلاخره همه به جزء راننده پیاده شدیم.

همان لحظه با خودم گفتم راستی، وقتی اتوبوس آخرین سرویس را می رود راننده هم پیاده می شود. از آن فراتر زمانیکه بازنشسته شود هم از آن پیاده خواهد شد و تنها تفاوت آنها در دیرتر پیاده شدن آنهاست. فکر می کردم واقعا داخل اتوبوس عجب دنیای عجیب و بزرگ و شگفتی است.

اگر همگی فکر میکردند که به این زودی از آن پیاده می شوند، شاید واقعا اینقدر بحث نمی کردند

آری وقتی به دنیای بزرگ خودمان نگاه می کنیم می بینیم در یک روز نوزادی به دنیا می آید و در همان روز کسی از دنیا می رود. بله ما غالبا شاهد پیاده شدن مسافر کناری مان هستیم. اما در این زمان کوتاه همسفری جمعی مشغول دعوا و بعضی به حقوق دیگران تجاوز می کنند، عده ای سرگرم معامله چیزهایی هستند که مال هیچ کس نیست. برخی با ادعای اهل علم بودن، خودشان هم باورشان شده که عالم اند. یکی اسیر مشکلات خودش و یکی غرق در فکر تجارت، هدف را گم کرده و نمی داند کجای راه است. جمعی غافلانه در مسیری که دیگران با عینک ذره بینی در آن راه را گم کرده اند، برای خودشان عینک دودی انتخاب می کنند.

و هزار افسوس فراموش کرده ایم که اتوبوس تنها یک وسیله ای است برای رسیدن به منزل و در منزل هیچ چیزی بکار نمی آید مگر عمل صالح و خالص، چرا که ایستگاه بعدی نزدیک است و باید پیاده شد.

قال علی(ع)

هلک العاملون الا العابدون

و هلک العابدون الا للعالمون

و هلك العالمون الالصادقون

و هلك الصادقون الالمخلصون

و هلك المخلصون الالمتقون

و هلك المتقون الالموقنون

و ان الموقنون لعلی خطر عظیم